

من رسید که هر دولتی که به دینی و آئینی قایم نباشد و بتوره و تزوک استوار نبود
 شکوه و سطوت و بندوبست از آن سلطنت بر خیزد و آن سلطنت مثل مردی است
 باشد که بر کس و پیرایه بید چشم پوشد و چون خانه باشد که سقف و در و در بندند
 و بر کس ناکس در آن داخل توانند شد بدین جهت بنامی سلطنت خود را بدین
 اسلام و به توره و تزوک استحکام دادیم و واقعات و امور که مراد سلطنت پیش
 بتور و تزوک آن کار را انجام میدادیم و اول تزوک که از شرق دلم سرزور و اج
 و تقویت شریعت محمدی بود صلی الله علیه و سلم و در ممالک و اقطار و امصار عالم
 دین اسلام و شریعت الانام را رواج دادیم و سلطنت خود را بشریعت آراسته
 ساختم تزوک رواج دین حسین چنین کردم که یکی از سادات ذمی قدر را بصدقات
 اهل اسلام مقرر کردم که ضبط اوقات نماید و متولیان تعیین کنند و بجز شهری
 و بلدی قضی القضاات و مفتی و محاسب معین سازد و کسب پور خال و ظایف از
 برای سادات و علما و مشایخ و ارباب استحقاق مقرر کرد و قاضی از برای
 عسکر و قاضی از برای رعیت نصب نمودم و بجز مملکتی شیخ الاسلامی فرستادم
 که اهل اسلام را از معاصی باز دارد امر معروف نماید و امر مردم که در شهر
 مساجد و خانقاه با تعمیر نمایند و بر سر راه باطالت بنا کنند و پیران باطل بر بندند
 و علما و مدرسان بجز شهری تعیین کردم که اهل اسلام را مسائل دینی و عقاید شرعی
 تعلیم دهند و علم دین از تفسیر و حدیث و فقه مبسوطان درس گویند و امر نمودم

که صدر و قاضی قنات شرعی ممالک محروسه را بعرض من میرسانیده باشند و امیر
 عدل تعیین نمودم که مراعات عرفی سپاه و رعیت را بعرض رساند چون تزویر دین
 نمودم و در بلاد اسلام شریعت را رواج دادم و چون آوازه رواج دین اسلام
 بمسامع صغار و کبار اهل اسلام رسید علمای اسلام فتوی نوشتند که چون الله
 تعالی در هر صد سال مروجی و مجددی از برای رواج و تجدید دین محمدی صلی الله علیه و
 سلم برمی انگیزد و درین صد هجدهم تجدید دین را امیر صاحب تبران نموده پس مجدد دین
 محمدی ایشان باشند و میرسد شریف که از منزل علمای زمان بود درین باب
 مکتوبی بمن نوشت که اتفاق علمای خلف و سلف برین رفته که در هر صد سال
 از حضرت رسالت پناه الله تعالی از برای رواج دین محمدی صلی الله علیه و سلم مجدد
 می انگیزد و چون درین صد هجدهم امیر صاحب تبران دین مستین را رواج داده اند
 و در اقطار و امصار عالم دین اسلام رواج یافته تحقیق رسید که مروج این
 صاحبقرانت صورت مکتوب است که اللهم انصر من نصر دین محمد
 واخذل من خذل دین محمد چون از زمان هجرت حضرت رسالت پناه الی
 یومنا بذا هجرت صد سال گذشته و در هر صد سال الله تعالی و تقدس از برای
 رواج دین رسول و حبیب خود مروجی و مجددی برانگیخته که تجدید دین و ملت
 آنحضرت نماید الحمد لله که در هر صد هجدهم الله تعالی امیر صاحب تبران را مجدد و مروج دین
 اسلام برانگیخته که دین محمدی را در بلاد و ممالک رواج داده اند و از آنچه علمای

از احوال مجددان این تتبع نموده در تصانیف خود نوشته اند این اثر از آنست که در سرایه اول از بجزرت مجددین
 عمر عبدالعزیز است که چون بنی سلام بواسطه طعن و لعن که خوارج بر منابر حضرت علی سفید ضعیف
 شده بود بر طرف ساخت و بعضی حد او که در میان اهل اسلام بوقوع آمده بود چنانچه کربن خلف
 راشدین را عن طعن مخصوص میداشتند جمعی دیگر بر سر المؤمنین علی حسن عباس لعن میکردند و
 یکدیگر در مقام تعصب تقاضای نمودن نمود و تجدید دین کرد و در سرایه دوم مجددین
 مأمون الرشید است که بمقتاد و در مذبح باطله را بر طرف مفسوخ ساخته مذبح حقیقت
 و جماعت را و اوج داد و علی بن کعبه را رضی الله عنهم از خراسان طلب نمود و بر او
 گردانید و باذن و مملکت تصرف نمود و در سرایه سوم مروج دین محمد صلی الله علیه و آله
 باشد عباسی است که چون قوم قرامطه که رئیس ایشان ابوطاهر بود بر که عظیمه مشغول
 شد و سی هزار محرم را در روز عرفه قتل نموده بدرجه شهادت رسانید و حجر الاسود را از
 کان خانه کعبه گریخت و بلاد اسلام خراب کرد و قتل و غارت نمود و بدینجه دین اسلام ضعیف شد
 مقتدر باشد بر اقوام لشکر کشید و ایشان را بجزت و دین اسلام شرعیت را و اوج داد و در سرایه چهارم
 از مرو جان بن محمدی ۱۲ عضد الدوله دینی است که چون بواسطه فسق و فجور مطیع لامر الله
 و ظلم توابع و لواحق دین اسلام ضعیف شده بود و در بلاد اسلام انواع فسق و منتهیات شیوع یافته
 بود عضد الدوله ویران خلافت عمل نمود و سپه و طایع باید و لیعهد ساخت عضد الدوله خود قصد
 رواج دین شد و رفع بدعت و نامشروعیات و ظلم و جور نمود و شرعیت محمدی را رواج داد و در
 سرایه پنجم مروج دین و شرعیت سلطان بن سلطان شاه است که شیخ احمد جامی و حکیم سانی معاصرو

بوده و او بدیشان مرید بود درین ایام ملاحظه و جمال دین اسلام را ضعیف ساخته
 بودند وی قتل و قلع ملاحظه مبادرت نمود و بر تبه در اطاعت و متابعت دین
 محمدی صلی الله علیه و سلم سبالتعه مینمود که خلاف شریعت از وی امری بر سر نمیزد
 و در سرمایه ششم مجدودین غازان خان بن ارغون خان بن بلاکو خان است
 که چون دین اسلام بواسطه استیلائی کفرپرستان ضعیف شد الله تعالی غازیخان
 را بصد هزار ترک برانگیخت که یکی بیک مرتبه در صحرا می لاری دست شیخ ابراهیم
 حموی ایمان آورده مسلمان شدند و زبان بگمراهی لا اله الا الله محمد رسول الله گویا
 ساختند و آثار کفر و بدعت براندختند و شریعت را در بلاد و امصار رواج
 دادند و در سرمایه هفتم الجایتو سلطان بن ارغون خان است که ملقب به
 سلطان محمد خدا بند شد که در ستم مذکور بعد از برادرش غاران خان بر
 تخت سلطنت نشست و چون بسامع وی رسید که دین محمد کبریه ضعیف
 شده که در نماز بعد از تشهد صلوات بر محمد و بر آل محمد تمیز مستند خود برخاسته به
 مسجد جامع سلطانی حاضر آمد و حکم با حضار علمای اسلام نمود از فضایل
 و ریاب صلوات فرستادن بر پیغمبر و آل پیغمبر سوال نمود علماء به اتفاق
 گفتند که بحکم خدا تعالی صلوات بر محمد و بر آل محمد باید فرستاد و درین وقت
 جمعی از علماء گفتند که امام شافعی نماز را بدون صلوات بر محمد و آل محمد فاسد
 شمرده و جمعی گفتند که امام عظیم فرمود که نمازی که بصلوات بر محمد و آل محمد

مقرون نباشد مگر وه است آنگاه از علم شوال کرد که چرا بر هر یک از آل و
 در صلوات ذکر نمی کنند و در صلوات بر خاتم انبیا ذکر میکنند چون
 علما در جواب فرو مانند سلطان گفت مراد در جواب این سوال دو دلیل بخاطر
 میرسد اول آنکه چون دشمنان می را ابر خوانند ازیر و تعالی ابری را بر ایشان
 انداخت که نسل ایشان منقطع شده و اگر باشد هم ایشان را کسی نشناسد و نام
 نبرد و ذریت آل پیغمبر انقدر بهم رسیدند که تعداد ایشان را جز خداستغالی و کبری
 نداند و در صلوات بتابعیت صلی الله علیه و آله و سلم بر ایشان درود میفرستند
 دیگر آنکه ادیان جمیع انبیا و رسل و عمل ایشان در معرض نسخ و تبدل بود و
 امضای احکام دین ایشان علی الدوام لازم نبود بخلاف دین محمدی صلی الله
 علیه و سلم که تا قیامت بعثت و تبدل در آن راه نخواهد یافت پس بر متابعان
 آنحضرت لازم باشد که در صلوات بتابعیت نام مبارک آنحضرت را ذکر میکنند
 اولاد را نیز ذکر کنند تا بر امت معلوم شود که حامیان دین محمدی و مفسران
 وحی الهی و حافظان شریعت احمدی ایشانند و وارث علوم انبیا و مرسلین
 و علوم دین و فرائض اسلام از ایشان فرا گیرند و متابعت و حرمت ایشان را
 از لوازم شمارند چون سلطان این کلمات را بر زبان راند غلامی که در مسجد جمع
 آمده بود ندبیک مرتبه زبان بصلوات پیغمبر و آل پیغمبر کشادند آنگاه سلطان گفت
 که چون اول آل محمد علی و آخر ایشان محمد مهدی موعود است پس ما راست

که در ملک محمد بدون اذن اولادش تصرف ننماییم و اگر نمایم غاصب باشیم و چون
 کلمات سلطان بمساع خاص و عام رسید همه علماء اذعان نمودند بعد اذعان
 علماء سلطان امر نمود که چون حقیقت برین منوال است باید که خطبه بنام اهل بیت
 بخوانند و سکه بنام ایشان برزنند و آنچه علماء در بنوقت فتوی نوشته اذعان نمودند
 اندامیت که الهجایت سلطان مروج دین و شریعت اند و سرمایه هشتم امیر صاحب
 است که در امصار و اقطار عالم شریعت را رواج داده و سادات و علماء را اعزاز
 و احترام نموده و باذن فریت آل رسول الله در ملک او تصرف کرده اند چون
 مکتوب میر سید شریف بن رسید تگری تعالی را شکر گفتم و به محمد و آل محمد التجار بروم
 که مرا توفیق تجدید دین و شریعت حاصل آید و مکتوب را بجنس نزد پیر خود فرستادم
 ایشان بر حاشیه همان مکتوب نوشتند که مروج الدین و الشریعت تیمور صاحب
 قرآن اید الله تعالی معلوم نماید که این موهبتی است عظمی و تائیدیت کبر
 که آن قطب السلطنت را الله تعالی توفیق تجدید دین و رواج شریعت ارزانی
 داشته بفرماید تا سبزه سید چون مکتوب موشح بخط پیرین بن رسید تعظیم و احترام
 سادات و علمای اسلام بجا آوردم و در رواج شریعت بیشتر از پیشتر سعی کردم
 و امر کردم که صورت این مکتوب را در دفتر وقایع من ثبت نمایند چون تزوک
 دین و شریعت کردم شروع در تزوک کارخانه سلطنت خود نمودم و به توره تزوک
 مراتب سلطنت خود نگاهداشتم تزوک نگاهداشت مراتب سلطنت خود را این
 قاعده مقانون

پنج گزدم اول قواعد سلطنت خود را بدین اسلام و شریعت خیر الانام و محبت
 آل و اصحاب واجب الاحرام آنحضرت استوار داشتم و حفظ مرتبه سلطنت خود
 بتوره و تیزوک چنان گزدم که احدی را یاری نبود که در سلطنت من دخل تواند کرد
^{قانون} دوم سپاه و رعیت را در مرتبه همسید و نیم نگاه داشتم و دوست و دشمن را در
 مرتبه مزوت و مدارا داشته که در او کفایت ایشان را به تحمل و تعاضل در گذرانیدم
 و هر کس از دوست و دشمن التیجا بمن آوردند دوستان را در مرتبه نگاه داشتم
 که بر دوستی خود افزودند و با دشمنان بر مرتبه سلوک نمودم که دشمنی را بدوستی
 متبدل ساختند و هر کس را بر من جفا بود حق ویرا ضایع ساختم و هر کس بروی
 شایسته ویرا از نظر فتنه ختم و هر کس از او ان طلوع دولت سلطنت من بمن التیجا
 آورده بودند از نیکو کار و بد کردار خواهد بین نیکی کرده بودند خواه بدی چون بر تحت
 سلطنت نشستم ایشان را شرمندة احسان ساختم و بد بیانی که بمن کرده بودند نا
 کرده انکاشتم و قلم عفو بر جریده اعمال ایشان کشیدم تنوم در مقام تمام بیکس
 نشدم و انتقام نکشیدم و بدکنندگان خود را به پروردگار سپردم باب شجاعت
 و مردان کار کرده از نموده نگاه داشتم و مروج صیقل و سادات و علماء و فضلا را بنحو
 راه دادم و اشرار و بد نفسان و لغیان را از مجلس خود راندم چپا هم بخشاده روش
 و رحم و شفقت خلق خدا را بنحو درام گزدم و از ظلم و جور دور گزیدم درین وقت
 پیر من بن نوشت که ابوالمنصور تیمور اید الله تعالی را معلوم باد که کارخانه سلطنت

نمونه از کارخانه الهی است که در آن عمل و فعله و نمایان و حجاب اند و هر یک در مرتبه
 خود بکار خود مشغول اند و از مرتبه خود تجاوز نمی کنند و منتظر امر الهی می باشند پس
 تراحت بیاطباید که وزرا و لشکریان و عمالان و کارکنان و پسران هر
 یک در حد مرتبه خود بوده منتظر حکم تو باشند و هر طایفه و هر قوم را در مرتبه ایشان
 بدارتا مرتبه سلطنت تو بظام و انتظام در آید و اگر حفظ مراتب هر چیز و هر کس
 نکند بی خلل و فساد در امور سلطنت را دایم پس تراست که پایه قدر و منزلت
 هر چیز و هر کس نگا بدارسی و مرتبه آل محمد را از جمیع مراتب برتر داری و تعظیم و احترام
 ایشان بجا آرسی و افراط را در محبت ایشان اسراف ندانی که هر چه از بر خدا باشد
 در آن اسراف نباشد به دو ازده طایفه سلطنت خود را گرفته و پیراسته بد
 و السلام چون این نامه پیرین بن رسید هر چه فرموده بودند بجا آوردند و مرتب
 سلطنت خود را نسق و انتظام دادند و مرتبه سلطنت خود را به توره و تزوک رسانیدند
 و زینت بخشیدند و بدو ازده طایفه سلطنت خود را استوار ساختند تزوک مرتبه
 سلطنت و قواعد سلطنت خود را بدو ازده طایفه مربوط و مضبوط ساختند و
 این دو ازده طایفه را بمنزله دو ازده بیج فلک خود و ازده ماه کارخانه سلطنت
 خود قرار دادند اول طایفه سادات و علما مشایخ و فضلا را بنحود راه دادند
 و همیشه بیارگاه من آمد و شدمی نمودند و مجلس مرا بنیب و زینت نگاه میداشتند
 و مسائل علوم دینی و حکمی و عقلی مذکور میباختند و مسائل حلال و حرام از ایشان

استفراغ نمودم طایفه دوم عقلا و اصحاب کتبکاش ^{شورت} و ارباب حرم و استیطاق
و مردم کمنه سال پیش ^{شورت} در مجلس خاص خود راه و ادم و با ایشان صحبت داشتم
و نفع یافته تجربه حاصل میکردم طایفه سوم ارباب و عاراکرامی داشتم
و در خلوت از ایشان در یوزه دعوات کرده مدعیان خود را استماع نمودم
و در مجلس و محافل و بزم و رزم از ایشان برکتی تمام می یافتم و در روز جنگ از
ایشان طفرامی دیدم چنانچه در وقتیکه لشکر من بواسطه کثرت لشکر تو قتمش خان
در جنگ مضطرب شد میر ضیاء الدین سبزواری که صاحب الدعوت
بود سر خود را برهنه ساخت و دست بدعا برد و آورد و سوز دعای می
باتمام رسیده بود که اثر دعای او ظاهر گردید و چنانچه در وقتیکه یکی از
اهل حرم سزای مرا بسیار صعب عارض شده بود و از دستید دعای او
جمع آمده هر یک یکمال از عمر خود بوی کشیدند و وی صحت یافت و دوازده
سال زندگانی کرد و چهارم طایفه امر او سرهنکان و سپهسالاران را
در مجلس خود آوردن و ادم و میراتب علیا سر بلند داشتم و با ایشان صحبت داشتم
سخنان میسر میدم و ارباب شجاعت را که بارها شمشیر بازده بودند و
داشتم و از رزم و درآمدن و برآمدن در معارک و مهالک و شکستن صفها و
حرب و ضرب و چپولشها از ایشان سئوالات مینوادم و مرتبه سپاهگیری
ایشان را معتقد میشد داشتم و کتبکاش از ایشان می طلبیدم تخم طایفه سپاه و رعیت ^{شورت}

بیست و هشتم دیدم و اشجعان سپاه را از بهادران و دلاوران به او تاخته کمر و ترکش
 خاصه سر بلند ساختم و کلانتران و کدخدایان هر ملک و مملکت را کرامی داشتم و به
 ایشان خیر ادا دم و نفع گرفتم و سپاه را حاضر نگاه داشتم و علوفه ایشان را پیش
 از طلب میدادم چنانچه در بیاق روم هفت ساله علوفه از گذشته و آینده سپاه
 اادم و سپاه و رعیت را بنوعی ضبط نمودم که از هیچیک بر دیگری تعدی و
 عتفی واقع نمی شد و سایر سپاه را علی مراتب در جانشینم در مراتب خود نگاه میداشتم
 که از حد خود قدم بیرون نمی گذاشتند و مرتبه ایشان را تزلزل نبلند ساختم و نیست
 پست و از هر کدام که خدمتی بوقوع می آمد بجلد و وانعام هستی ارمیدادم و بخت
 و عقل هر کس از سایر سپاه را که میزان عیاری سنجیدم تربیت کرده بمرتبه امارت
 میرسانیدم و فراخور کار ایشان بر مراتب ایشان می افزودم و طایفه ششم از
 خردندان معتدرا سنج الا عتقاد که سزاوار آن بودند که رازهای امور سلطنت با ایشان
 سپارم و مشورت امور سلطنت با ایشان کنم طایفه را صاحب اسرار نهانی خود ساختم
 و امور مخفی و اسرار نهانی خود را بدیشان سپردم هفتم طایفه از وزراء و کتاب نشینان
 دیوان سلطنت خود را آراسته ساختم و ایشان را آئینه دار ممالک خود ساختم
 که وقایع ملک و مملکت و سپاه و رعیت را بمن نمودار میبایستند و خزانه و رعیت
 و سپاه مرا معمور نگاه میداشتند و رخنه ملک را بتدبیر لایق برمی بستند و مدخل
 و مخارج کارخانه سلطنت مرا مضبوط نگاه میداشتند و در توفیر و معمور

ملک ساغی میبویزد هشتم طایفه حکما و اطبا و منجمان و مهندسان که مصالح کارخانه
 سلطنت اند بر خود جمع آوردند و باتفاق حکما و اطبا معالجه بیماران میکردند و
 از طبقه منجمان سعادت و نحوست ایام کوکب و سیرایشان و دور افلاک ^{مشخراً}
 مینمودند و باتفاق مهندسان عمارات عالی بنا نهادند تعمیر کردند و طرح بافت
 انداختند نهم طایفه محدثین و ارباب اخبار و مقصود را بنحو در راه دادند و ^{مقصود}
 اشیا و اولیا و اخبار سلاطین روزگار و کیفیت رسیدن ایشان بمرتب سلطنت
 و زوال دولت ایشان از این طایفه می شنیدیم و از مقصود اخبار ایشان و
 گفتار و کردار هر یک تجربه بر میداشتیم و اخبار و آثار عالم از ایشان می شنیدیم
 و براجاه عالم اطلاع حاصل مینمودیم و بهم طایفه پیشانج و صوفیان عارفان
 خدا پیوستیم و بایشان صحبت مینمودیم و فواید ^{خبر} و اخذ مینمودیم و سخن چندان
 می شنیدیم و کرامات و خوارق عادات از ایشان مشاهده مینمودیم و مرا از صحبت ایشان
 سرور و حضور تمام حاصل می آمد یازدهم طایفه ارباب صناعت از هر طایفه
 و هر صنفی بدو ^{تختانه} خود آوردند و در آرد و خود ایشان را آوردند و دادند که در سفر
 و حضر با محتاج سپاه را حاضر داشته باشند طایفه دوازدهم سردوین ^{تختانه} مسافران
 هر ملک و دیار را تسلی دادند که اخبار ممالک را بمن برسانند و تجارت را از اوقاف
 سالاران را تقسیم نمودند که هر ملک و هر دیار رفته از آن وقتن و چین و چین و
 هندوستان و بلاد عرب و مصر و شام و روم و جزایر و نیک متاع ^{نفس}

و تحقیق مای لایق بجهت من بیایند و احوال و اوضاع و اطوار متوطنان و سکنه آن دیار
 را بعرض من رسانند و سلوک حکام هر مملکتی را با رعایا بنحاطر آورده نمودار سازند
 تزویر طوائفی که از ترک و تاجیک و عرب و عجم بدرگاه من التماس آورده چنانچه
 کردم که اول امر نمودم که هر طایفه و طریقت را که سادات و علما باشند
 اعزاز و احترام نمایند و هر مطلبی که ایشان را بوده باشد با نجات مقرون گردانند
 و رعایت احوال ایشان بواجبی نمایند و اگر طایفه سپاه بوده باشد ایشان را
 اورن داده فراخور احوال پرداخت احوال ایشان نمایند و اگر از ارباب معرفت
 و صنعت باشد در کارخانه جات سلطنت ایشان را بکار و دارند و سایر آنکه
 را از فقرا و مساکین استطاعت داشته باشد فراخور احوال و طبقه هر قوم قرار دهند
 و حکم کردم که هر تاجری که راس المال را از دست داده باشد بوسی انقدر زرد دهند
 که با راس المال خویش سازد و هر نزارعی و رعیتی که از رعیتی و زراعت بی استطاعت
 شده باشد مصالح زراعت و عمارت بکسر در آورده و هر طایفه و هر صنفی که شیوه
 سپاهیکری چنانچه بسیار کند ویرا سپاهی سازند و سپاهی زاده شجاع اصل از طایفه
 که باشد اورا اورن دهند و فراخور کار تربیت نمایند و امر نمودم که هر کس از
 هر طایفه که مجلس من در آید ویرا از خوان نعمت سلطنت من محروم نگردانند و هر
 کس را بنظر من در آورند و نظر من بر او افتاد و تشریفات فراخور احوال بوسی از آن
 دارند و هر کس از کینه کاران و بی کناه که بدیوان عدالت من در آید بروی چشاند و هر

گناه دوم و سوم فراخور گناه مزاد است **تزوکن استقلال سلطنت خود**
 چنین کردم که دوازده چیز را شعار خود ساختم تا با استقلال تمام بر تحت سلطنت
 نشستم و تجربه من رسیده است که با هر پادشاهی که این دوازده امر نباشد از
 سلطنت بجزیره نداشتند باشد اول باید که کردار و گفتارش از خود باشد یعنی
 سپاه و رعیت بداند که آنچه پادشاه میگوید و میکند خود میگوید و میکند و دیگری
 را در آن دخالت پس باید که پادشاه بگفتار و کردار دیگران مبنوعی که شریک
 مرتبه سلطنت کردند عمل نکند اگر چه سخن خوب از همه کس باید شنید اما نه بمرتبه که از
 گفتار و کردار او سلطنت شریک و غالب کردند دوم سلطان را باید
 که در همه چیز عدالت بکار برد و در عادل با انصاف در خدمت خود نگاه
 دارد و اگر پادشاه ظلم کند وزیر عادل مدارک آن نماید اما اگر وزیر ظالم باشد زود
 باشد که خانه سلطنت خراب کرد و چنانچه امیر حسین وزیر می داشت ظالم گفت
 و ناحق جرمها از سپاه و رعیت می گرفت تا در اندک زمانی از ظلم آن وزیر بی
 انصاف خانه سلطنت امیر حسین خراب شد سوم در او امر و نواهی استقلال
 بکار برد و بدات خود حکم کند که دیگری را زهره آن نباشد که در آن حکم دخل کند و تعمیر دهد
 چهارم بر غنیمت خود راسخ باشد یعنی بر سر کار که غنیمت بندد و شیخ آن نکند
 و تا با تمام نرساند دست از آن کار باز ندارد و پنجم جریان حکم است چه حکمی که بکند
 باید که آن حکم جاری کرد و که کسی را یارای آن نباشد که زو آن حکم تواند کرد و اگر چه در

آن حکم ضرر با متصور باشد چنانچه بر سماع من رسید که سلطان محمود غزنوی
 حکم کرد که منگی بر سر میدان غزنین بنید آهند و از آن سنک سپان مردم
 میگردند هر چند بعضی رسانیدند که آن سنک را از سر راه بردارند گفت
 که حکمی کرده ام از حکم خود بر منگی مردم و خلاف حکم منگی ششم امور سلطنت
 خود را من حیث الاستقلال بدگیری نیار و و عنان اختیار خود بدست
 دیگری نهد که دنیا قدر است و عاشق سیار و روز و با شد که آن صاحب
 اختیار میل بر سلطنت نموده متصرف مرتبه سلطنت کرد و چنانچه وزیر
 سلطان محمود با وی کرده و ویرا از مرتبه سلطنت خلع نموده و مملکت و سلطنت
 ویرا متصرف گشتند پس باید که امور سلطنت متابع کرد و اندر چند کس معتبر و مستعد
 که تا هر یکی بکار خود مشغول بوده طمع در مرتبه سلطنت ننمایند هفتم در امور سلطنت
 از هر کس سخن بشنود آنچه پسندیده باشد در خزانه خاطر خود نگاه دارد و در وقتش
 بکار برد هفتم در امور سلطنت و سپاه و رعیت بقول و فعل هر کس عمل نکند
 و از وزراء و امرا که در حق شخصی سخنی گویند بشنود خواه نیک خواه بد لیکن در عمل نمودن
 بیان تا مل نماید آنکه حقیقت حال بروی ظاهر کرد و نهم باید که سطوت سلطنتش
 در ولها سپاه و رعیت بنوعی جای گیرد که هیچکس را یارای تخلف از امر و
 حکم وی نباشد و از اطاعت و متابعتش عصیان نوزند و نهم آنچه کند بذات
 خود کند و آنچه گوید بر سخن خود را سخ باشد چه پادشاه را جز اعزاز حکم خیزی دیگر هرگز

نباشد که خزانه و لشکر و رعیت و سلاطین همین حکم ایشان باشد یا زوهم در امور سلطنت
 و اجزای احکام خود را بی شرکت داند و کسی را شرکت سلطنت نکرداند و زوهم
 از حال اهل مجلس خود آگاه باشد و بیوشیاری بکار برد که اکثر خواهش عمویب
 باشند و خبر بیرون رسانند و اگر گفتار و کردار پادشاه خبر بامرا و وزیر بگویند چنانچه
 این قضیه بر من بوقوع آمده چون جمعی از اهل مجلس خاص مرا بوسان امرا و وزیران بودند

تزوک نکا داشت سیاه

امر نمودم که چون دو نفر سپاهی اسبیل کار کرده جمع آیند یکی از ایشان که بچوهر
 شجاعت و مردی مخصوص باشد بصلاح در ضدا آن نفر دیگر را برایشان امیر
 گردانند و بر او ن باشی نام بکنند و چون ده او ن باشی جمع شوند یکی از ایشان
 که بکار گذاری و کاروانی ار استه باشد برایشان امیر گردانند و ویرا یوز باشی
 نام گردانند و چون ده یوز باشی جمع آیند امیر زاوه عاقل ضبیل به باد مردان
 برایشان امیر گردانند و ویرا منکب ^{بند نه هزار} با و امیر هزاره خطاب دهند و او ن باشی را
 مختار ساختم که اگر یکی از تاسینان ایشان فوت شود یا فرار نماید دیگر را بجای وی
 مقرر سازند و همچنین یوز باشی او ن باشی را و منکب باشی یوز باشی را تعیین نمایند و
 کیفیت فوت یا فرار او و نصب کردن دیگر را بعرض رسانند و همچنین امر کردم که در
 چار بچاره امور سلطنت حکم منکب باشی بر یوز باشی و حکم یوز باشی بر او ن باشی حکم
 او ن باشی بر تاسینان جاری باشد و اگر خلاف نمایند سزا رسانند و اگر در چار بچاره

بکار گذاری و کاروانی ار استه باشد برایشان امیر گردانند و ویرا یوز باشی نام گردانند و چون ده یوز باشی جمع آیند امیر زاوه عاقل ضبیل به باد مردان برایشان امیر گردانند و ویرا منکب با و امیر هزاره خطاب دهند و او ن باشی را مختار ساختم که اگر یکی از تاسینان ایشان فوت شود یا فرار نماید دیگر را بجای وی مقرر سازند و همچنین یوز باشی او ن باشی را و منکب باشی یوز باشی را تعیین نمایند و کیفیت فوت یا فرار او و نصب کردن دیگر را بعرض رسانند و همچنین امر کردم که در چار بچاره امور سلطنت حکم منکب باشی بر یوز باشی و حکم یوز باشی بر او ن باشی حکم او ن باشی بر تاسینان جاری باشد و اگر خلاف نمایند سزا رسانند و اگر در چار بچاره

کوتاهی نمایند اخراج نموده عوض نگاه دارند

ترتیب شرار علوفه سپاه

امر کردم که علوفه سپاه از امر او ^{هزار نفر} منگت باشیان و یوزباشیان و اوون باشیان و سایر سپاه برین پنج مقرر گردانند که علوفه سایر سپاه بشرط اصالت و پاسگری بهای سپاه وی مقرر باشد و علوفه بهادرانیکه از بهادر و واسپ تا چهار اسپ معین باشد و علوفه اوون باشی ده برابر علوفه ^{ازوقه} تاسپینان وی باشد و علوفه یوزباشی دو برابر علوفه اوون باشی و علوفه منگت باشی سه برابر علوفه یوزباشی معین باشد و حکم کردم که هر یک از سپاه که در چهار یلچار کوتاهی نماید ده بکت از علوفه وی کم نمایند و امر نمودم که اوون باشی به تصدیق یوزباشی علوفه بگیرد و یوزباشی به تصدیق منگت باشی و منگت باشی به تصدیق امیرالامرا علوفه بگیرد و امر نمودم که علوفه امیرالامرا ده برابر علوفه تاسپینان ایشان بوده باشد و همچنان امر نمودم که علوفه دیوان سکی و وززاده برابر امر باشد و علوفه ساوالان و جاولان و قلقچیان از هزار تا ده هزار مقرر باشد و علوفه ^{ازوقه} مجلس ^{ترتیب دهند} مجلسیان از سادات و علما و فضلا و حکما و اطبا و سخنان و ارباب قصص و روایات فراخو نسبت ایشان سیورغال و وظیفه و علوفه معین دارند و علوفه پیادگان و خدم و فراشان از صد تا هزار مقرر نمایند و امر کردم که امیرالامرا به تصدیق دیوان سکی و وززاده علوفه بگیرد و عرض مرا متب علوفه هر یک را دیوان سکی و وززاده عرض من رسانند و تحواه دهند

وامر نمودم که بر مبلغ علوفه بھر یک از سپاه نوشته بسیارند آنچه بوی رسانند
 در پشت بهمان بر مبلغ وصول آن مبلغ بنویسند

ترتیب تخواه و رسانیدن علوفه سپاه

امر نمودم که یکساله علوفه پایوگان و قلعچیان و سیاولان و جباولان را بر آورده
 نموده مبلغ ایشان را در دیوانخانه آورده بدیشان برسانند و علوفه سایر
 سپاه و بهادرانی را امر نمودم که شش ماه بر آورده نمایند و وجه علوفه ایشان را
 از خزانه تخواه و بهستد و امر نمودم که علوفه اون باشی و یوزباشی بر مال امان
 شھری و ملکی تقدیرات بنویسند و منک شهبان را در میان ولایت قبول
 بدهند و امر او اسیر الامرا را در سرحد با ولایت مقرر نمایند و امر نمودم که قسمت
 ولایات بدین طریق نمایند که جمع حاصل ولایات و ممالک را تقسیم نمایند و در
 بر لیهما کم و زیاد بنویسند و آن بر لیهما را در دیوانخانه آورده هر یک از امرای
 و منک شهبان بر لیهما بردارند و اگر از علوفه وی زیاده باشد دیگر را بخود شرکت
 سازد و اگر کم باشد بر لیهما دیگری را بر دارد و امر نمودم که امرای و منک شهبان
 در تحصیل مال و جهات از رعیت چیزی زیاده از اصل المال و ساوری و قلعه و
 شهبان بها طلب ندارند و هر مملکت را که قبول بدهند دو وزیر بدان مملکت
 تعیین نمایند یکی جمع ولایت بنویسد و نسق رعیت نماید تا خرابی بحال رعیت
 راه نیابد و جاگیر دار ظلم و تعدی بر رعایا نتواند کرد و آنچه از ولایت تحصیل

شود در داخل جمع نماید و وزیر دیگر مخارج بنویسد و بر سپاه قسمت نماید و
 بجز این که تیرول بدین مدت تا سه سال بحال نگاهدارند و بعد از سه سال ملاحظه
 نمایند اگر ملک آباد و رعایا راضی باشند بحال خود دارند و اگر بخلاف
 این باشد آن ولایت را بخالصه ضبط کنند و تا سه سال آن جاگیردار را عفو
 ندهند و امر نمودم که مال از رعیت به بیم و ترسانیدن تحصیل نمایند بچوب و
 شلاق چه حکم حاکمی که از چوب و شلاق کمتر باشد آن حاکم سزاوار حکومت نباشد

مراتب علوفه فرزندان و سایر

امر نمودم که فرزندان اولین که متحد جهانگیر است و ولیعهد من باشد و از ده هزار
 را علوفه و ولایت بگیرد و فرزندان دومین که عمر شیخ است ده هزار سوار را
 علوفه و ولایت بگیرد و فرزندان سومین که سیران شاه است نه هزار سوار را علوفه
 بگیرد و بر ولایت متصرف گردد و فرزندان چهارمین که شاه رخ است هفت هزار
 سوار را علوفه و ولایت بگیرد و نیرکان بقدر استعداد از سه هزار تا هفت هزار
 سوار را علوفه و ولایت بگیرد و دیگر جماعتی را که بمن قرابت داشتند فراخور
 حالت و استعداد و امارت و ایالت از مرتبه امیر اول تا امیر هفتم بدینند و هر یک
 در مرتبه خود بوده از حد خود تجاوز نمایند و چون خلاف ظاهر شود مخاطب
 گردند در باب سیاست فرزندان و نیرکان و خوشیشان و امرایان و وزیران
 نمودم که اگر از فرزندان یکی مدعی مرتبه سلطنت شود در کشتن و بستن و

جرات نکند و اعضای ایشان را ناقص سازند لیکن در قید نگاهدارند
 تا از دعوی خود باز آیند تا در ملک خدا فساد نشود و بنابر و خویشان اگر مخفی لغت
 نمایند ایشان را در ویش سازند و امر که حصار ملک انداگر در وقت کار اتفاق
 کنند ایشان را از امارت و ایالت معزول گردانند و اگر از ایشان کاری
 بظهور رسد که از آن کار فساد می در ملک ظاهر شود تا مین امران نمایند و اگر در امور
 سپاهگری کا اهل نمایند و اخل نویسندگان سازند و اگر بعد از تقصیری و
 کوتاهی از ایشان بظهور رسد باز ندهند در بابی که معتمدان و مستبران
 سلسله دولت اند امر نمودم اگر در امور سلطنت خیانتی از ایشان
 ظاهر شود زوال سلطنت اراده نموده باشند در کشتن ایشان تحصیل نمایند و
 تحقیق کنند که مدعی و تقریر کنندگان ایشان چه کسان اند اول راستی
 و راست گوئی مدعیان بر محاکم امتحان تجربه نمایند چه حاسدان و منفردان
 بسیار باشند که از روی حسد و طمع امر دروغی را بطیاس ستی بسیار آیند تا
 کار خود را ساخته گردانند و بسیار از سفلیکان لایم باشند که در مشیتان دولت
 را تشلی نمایند و دولت خوابان جان سپار را چیله گیری و مکاری خراب
 سازند و بکر و هذر در حصار مملکت رخنه اندازند چنانچه امیر حسین یکی از وزراء
 من در ساخت و در تطبیع کرد که امیر الکوتمیور و امیر جا کو با آنکه بازوی دولت
 من بودند با من در اندازد و من این معنی را بفر است در یافتن و سخنانی که در حق

ایشان برین کیفیتناشنیده می انگاشتم و همچنین جمعی از مقربان من از روی حسد و نفرت
سخنان غیر واقعیه از جانب امیرعباس که از امرای کلان معتبر من بود در خلا و ملا برض
رسانیدند و آتش غضب مرا بیا و سخنان دروغ برافروختند تا آنکه در حالت
غضب تجربه ناکرده امر تقبل می نمودم و در آخر حال خدا ایشان در حق امیرعباس
فهمیدم و نادوم و پشیمان شدم و وزرای مالی که خزانه و ازمملکت انداگر در مالیات
تغلب و تصرف نمایند و اگر بمقدار علوفه خود تصرف نموده باشند با نعام وی مقتر
دارند اگر دو مقدار علوفه تصرف شده باشند در علوفه وی حساب نمایند اگر سه برابر
علوفه خود گرفته باشند پیشگوش کویان از وی تحصیل نمایند و امر نمودم که از روی عهت با
برنگیرند و عهت بار کرده خود را بی عهت بار کنند تا آنکه غلط بر سلطنت لازم نیاید و سخنان
از باب غرض و اشارت و حاسدان در حق وزیران نشنود که این طیفه را دشمنان بسیار
باشند چه اهل عالم همه دنیا طلب انداگر وزیران عهت ایشان نمایند خیانت کرده باشند
و اگر رعایت نکنند که دشمنی برینند چنانچه خان سپهر کبیر خان وزیر بی داشت
که از باب تقریر چندین هزار در دست زر بروی نوشته بودند چون آن نوشته را
بنظر خان در آوردند وزیر را مخاطب ساخت و از روی عتاب گفت که تو مرد
بست نظری ظاهر شدی چه وزیر مثل من پادشاهی باشی و از مملکت من
همینقدر قلیل تصرف نمائی وزیر خردمند بهین احسان ممنون شده هر چه داشت آورد
پیشکش خان کرد و عزت و عهت بار خود را نگا داشت و سایر سپاه اگر از خود

تجاوز نموده بر زیر دست می گسندند و بر ابدست آن مظلوم سپارند که داو خور از وی
 بگیرد و کلا تران و کدخدایان اگر بر زیره رعیت ظلمی کرده باشند فراخور ظلم و ستم
 استطاعت از وی جریمه گیرند و حاکم و داروغه اگر از وی تعدی رعیت را
 خراب ساخته باشند ایشان را جزا دهند و امر نمودم که بعد از ثبوت گناه اگر از
 گناه کار جریمه بشلاق بیاست نکند و اگر شلاق بیاست گسند جریمه گیرند
 و زور امر نمودم در هر جا که باشد و هر کس باید ساسار ساند و هر کس مال کسی را
 بتعدی گرفته باشد مال آن مظلوم را از ظالم گرفته بصاحب مال رسانند و باقی امور
 از دندان شکستن و چشم کور کردن و کوش بینی بریدن و شراب خوردن و زنا کردن اگر از
 کسی بوقوع آید در دیوان قاضی اسلام و قاضی احداث اجلاس نموده آنچه امور شرعی
 باشد قاضی اسلام در آنجا حکم نماید و آنچه عرفی باشد قاضی احداث تحقیق کرده
 بعرض من رسانند

ترتیب نکات داشت وزرا

امر نمودم در وزرا چهار صفت است یا ط نمایند اول اصالت و نجابت دوم عقل
 و کیاست سوم سلوک و معاش با سپاه و رعیت چهارم پروباری و مسالمت
 هر کس باین چهار صفت موصوف باشد و بر قابل مرتبه وزارت دانند و وزیر و
 مشیر ساند و عثمان امور مملکت و سپاه و رعیت بوی سپارند آنگاه و بر این چهار
 چیز استیاز بجز اعتماد و اعتبار و اختیار و اقتدار کامل الوزارت وزیر

باشد که رتق و تق معاملات و امور ملکی و مال را از روی نیکی و نیکدانی و حسن سلوک صورت
 دهد و از جانی که نباید گرفت نگیرد و بجائی که نباید داد نهد و در او امر و نواهی آثار نجابت
 و اصالت از روی ظاهر کرد و اتفاق و در اندازی از روی ظاهر نشود و نام همه کس
 از سپاه و رعیت بر نیکی برود بدی محکس نکوید و نشنود اگر از کسی بدی دیده باشد
 چنان سلوک نماید که آن شخص از بدی خود باز آید و بدگشونده خود را نیکی کند تا بسوی
 وی بازگشت نماید و هر وزیر که بد گوید و بد شنود و در اندازی بکند و مردم نیک
 را خواهد بود اسطه بدی که بوی دکشته باشد خراب سازد و پیر از وزارت میزول
 نماید و بدو تان و حاسدان و کیسنداران و اشرار را وزارت ندهند چه آنگاه که
 از وزارت اشرار و سفالکان مترتب کرد و همین است که دولت و سلطنت
 زووری بزوال آورد و چنانچه ملکشاه سلجوقی نظام الملک وزیر خود را که به جمیع
 صفات حسنه آراسته بود معزول ساخته و سفله شریر را بجای وی نصب کرد
 بنامت اعمال و شرارت و بد نفسی بنامی سلطنتش روی بآنها آمد آورد و همچنین
 مستعجم عباسی این علقمی را که به صفت حسد و کیسند موصوف بود وزیر خود ساخت
 بواسطه کیسندگی که از خلیفه در خاطر داشت بستخان منافقانه خلیفه را بازی داد
 و بلاکو خان را ترغیب نموده بر سر خلیفه آورد و وزیر اگر قمار ساخت و رسید خلیفه
 آنچه رسید پس وزیر را احتیاج نماید که اصیل و نجیب و نیک ذات و نیکو کار
 باشد که اصیل خطا نکند و بد اصل و فاق نماید و هر وزیر که از راه سلامتی نفس در استی

بامروزارت قیام نماید و امور ملکی و مالی را از راه صواب و دیانت و امانت پرداخت
 کند و می را براتب عالیہ رسانند و وزیر می که از شرارت و بد نفسی معاملات را انجام
 دهد زود باشد که خیر و برکت از آن سلطنت برخیزد و زبردانا و وزیر می باشد که بدستی
 و نرمی کار کند بسیار درشت باشد و نه بسیار نرم اگر بسیار نرمی بکار برود دنیا
 طلبان و طماعان و مراء فر و برند اگر بسیار درشتی نماید از وی بگریزند و بوی جمع
 نمایند پس وزیر دانا و وزیر می باشد که کارخانه سلطنت بحسن سلوک و فهمیدگی نظام
 و انتظام دهد و در امور سلطنت تحمل و بردباری بکار برود و معاملات را بدستی نرمی
 فیصل دهد و این قسم وزیر را شریک دولت دانند چه دولت سلطنت
 بملک و خزانه و لشکر قایم باشد و این هر سه بوزیر دانا اصلاح و انجام باید و وزیر
 جامع الاطلاق و وزیر می باشد که بواسطه نا ملائمه که بوی رسیدگی و نفقات
 را در اول خود راه نهد اگر گریسه دار و منافق باشد از وی پرهیز باید بود که مبادا
 بدشمنان دولت سازگاری نماید و خزانه و لشکر را مختل گرداند و وزیر عامل
 و وزیر می باشد که رعیت را بیکدست کند و سپاه را بیکدست و از جایی که نباید
 گرفت نگیرد و بجایی که نباید داد نهد و حرم و استیاط را از دست نهد و برآ
 و درستی معامله نماید و نظر بر عواقب امور کند و در سنکاسه رتق و فتق معاملات
 خصم را در مقابل خود نه بیند و وزیر کاروان کارگذار و وزیر می باشد که عموم
 مملکت در قاجت رعیت و جمعیت سپاه و توفیر خزانه را در نظر داشته باشد

اموری که بدولت سلطنت نفع رساند و تثبیت آن سعی نماید و اموری که بسلطنت
 ضرر رساند در دفع آن بمال و جان ساعی باشد و همتا سپاه و رعیت را بخیر و صلاح
 فیصل دهد و وزیر نیکو محض و زیری باشد که اعمال خیرش غالب بر افعال شرعی بود
 چنین بمساع من رسید که افعال و نیت نظام الملک مغلوب اعمال خیرش بوده در آن
 وقتی که وی اراده حج کرد یکی از رجال بالتدبوی گفت همین عمل خیری که در دولت
 ملک شاه از تو صادر میشود که بندگان خدا از تو نفع می بینند برابر حج است و بعض
 من رسید که علی بن لقطی که وزیر هارون الرشید بود چون نفع وی بخلق خدا بسیار
 میرسد روزیکه اراده ترک وزارت نمود یکی از ائمه دین بوی نوشت که ترست
 که بر درگاه خلیفه ملازم امروزت باشی و جدائی آهست یار بکنی که امداد نفعی که
 به بندگان خدا میرسانی سر آید جمیع اعمال و افعال حسنه تو باشد و چنین شنیدم که
 چون از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم سؤال کردند که اگر شما بنبوت و رسالت
 مبعوث نمیشدید بکدام کار اشتغال میکردید فرمودند که خدمت سلاطین آهست یار
 میکردم تا بخلق خدا نفع رسانم ازین جهت بود که وزارت و سپهسالاری البیان
 خواجه سپهر تعلق تمیور خان را قبول کرده بودم که امداد خلق نمایم و از مددکاری خلق
 خدا بود که الله تعالی مرا بر تبه سلطنت رسانید و وزیریی که بتدبیر و شیره ملکی را سخر
 سازد و یا نگاهداری ملک نماید آن وزیر را عزیز و محترم دارند و بر مرآتش بنفیرانند
 و ویرا صاحب السیف و القلم خطاب دهند و وزیر خردمند و هو شمند وزیر

باشد که برای و تدبیر لشکری را متفرق سازد و بسازگاری و خوش سلوک لشکری را
 متفق گرداند و افواج دشمن را بنجود رام کند و نگاهبان ملی نعمت خود باشد
 و هر معنی دشمنی که پادشاه پیش آید برای و تدبیر و دور بینی آن مشکل را آسان
 گرداند اگر بستگی در امور سلطنت بهم رسد آنرا بسرا نکشت عقل و فکر بجاید چنانچه
 در وقتی که علی بیگ چون غریبان را در بند انداخت و در خانه پرازکیک مقبت
 ساخت عزیز الدین که از وزیرای من بود از ترند ایلغار کرده خود را بمن رسانید و
 علی بیگ را در خواب کرد و چشم و پیر از من پوشانید و مرا قوت داد تا بساز و
 شجاعت و مروی بضر بشمشیر از میان نگاهبانان برآمده نجات یافتیم چنانچه
 نظام الملک سلطان ملک شاه را از بند قیصر خلاص ساخت پس سخنین
 وزیری را شریک دولت دانند و عزیز دارند و از گفتار او تجا و زتنمانند که آنچه
 گوید همه از روی عقل باشد اگر پادشاه ظالم باشد و وزیرش عادل بود
 مدارک ظلم پادشاه میشود لیکن اگر وزیر ظالم باشد زود باشد که سلسله
 امور سلطنت برهم خورد

ترک مرتبه امارت و ایالت

امر نمودم که بسینصد و سیزده مرد که نوکران خاص الخاص من بودند امارت
 برینند و این مردم که باصالت و نجابت و عقل و کیاست و تهور و شجاعت
 و تدبیر و عزم و استقامت و دور بینی و عاقبت اندیشی موصوف بودند و از برای